

51-1980

ИЗДАТЕЛЬСТВО

КНИЖНИК
НАЦИОНАЛЬНЫХ
ЭКОНОМИЧЕСКИХ
УЧЕБНИКОВ

ПОСЛЕДОВАТЕЛЬНО
ВЫПУСКАЮЩИХ

2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد شتا مدح خدا
 مطلع بر قواعد است
 اول دغام دو مین اطهار
 غنة در او میم نون بایا
 در حرف یقیر اخفا ساز
 فتح ضم قبل از چو کرد نما
 را چو مفتوح گشت یا مضموم
 چونکه ساکن شود نظر کنشا
 ساز تفخیم در بود مفتوح ؛
 یکی از حرفهای استعلا
 یا که آن کسر عارضی باشد
 مثل ر ب رجون خذ هبنا
 حرف هست او یا الف
 مدکش صاف که بر خط
 چو بود در حرف قلقله ساکن
 هست فقط خصص استعلا
 و او حال کن ضمّه او ؛

نعت پیغمبر و لیس را
 نون نون نون ساکن را
 سو مین قلب چار مین اخفا
 هست شش حرف خلق اطهار
 که شود غنة در و پیدا
 در بود کسر شسته نون لام
 ساز تفخیم تارهی خط
 مین که قبل از بود مکسو
 یا که مضموم همچو مایها
 همچو قرطاس فرقه مرصاد
 مثل جمع و ما ایضا هیها
 که تفخیم اندرین سه حال
 همچو یوضی بهاد او زینا
 اینچنین بعد حرف ساکن
 جنبشی ده ولی پسند او
 در بود قبل بعد از ضمیر ؛
 در بود کسر مایه شو پیدا

بشنوین چند بیت تاکردی
 چهار حال است با حرف بیجا
 هست در حرف بر ملون لغام
 حرف قلب است رایانویبنا
 لام الکه را بکن تفخیم
 چون قل الکه بکن یقین ادا
 را مکسو را بکن ترقیق ؛
 غیر ترقیق نیست هیچ روا
 مکرر آمد که بعد از او آید
 شد بفرق و قول از علما
 یا بود کسر در در کلامه
 کرده اجماع جماع فضلا
 همنزه چون بعد حرف مداید
 چونکه واقع شود دست سجا
 قطب جبر احواف قلقله
 متحرک چو نو تبه منحصا ؛
 در یکی از حرف یون آید

از پس میساکن ای دانا
 درد و حرفت کرد در ط
 میم را مرفوق فلزم دان
 زنی تجویز وقف کرده ندا
 قفصل مرفوق وصل بود
 در صلح اصل را شمار اولی
 ز خصمت آمد بوقف نفیس
 جان و قفلا بود اوقوی
 چون شو ضم بایه مژدگر
 هبت در خطره وقف و ا
 یاسر عین لیک همس
 یاد بار همی نسیم املا
 طب اشارت بایه لبریت
 شده در عرف نمره فضلا
 یازده نبوه سبت قرآن
 حرف انعام نبی سیابا
 بینه با قتال الهی کم
 علق حج و لیک اولی
 باز در سجدین لیک شمار

دال در دان پنجمین در تا
 لام قل بچو لام بل مدغم
 طابا بالوقف مطلق سبک
 بس بود وصل اندو راجح
 نزد بعضی زهم نیست جدا
 موجب وقف بی تنفس دان
 وقف احرف صادفی بر جا
 و در راهی بسوی قف بود
 حکم آن مفرسینک پید
 چون شوند اهل بصره کوفه
 بانولیس ای کزین اهل صف
 بهر کوفی بود بگردن پنج
 لقب فیض و ریت در معنی
 مازشانی زایه ندریت
 از در و دل بملک اول
 سوره احواد علق فاطر
 عبه تبت و ملین دولا
 نعل فرقان نجم و شفقت
 جمله واجب کفبت هفتا

تا اندیش کن او غام
 شد در حرفت صم در را
 جیم مرفوق از وقف آمد
 ز مرفلا وقف همناشد لا
 قاف مشعر بضعف وقف بود
 وقف سید سکوت همه جای
 کاف در حکم سابق است قلا
 وقف دان حکم آینه نضا
 لیک حج ال آیه جبع شود
 متفق ثبت کن بهره یا
 در زمانیکه مختلف شند
 آب خرب بصریان امل
 لیک مخصوص آیه کوفی است
 مکذکی ز آیه شامی شا
 فاتحه فارعه تسهیر من
 در نه دیگر است قطع منرا
 سجد در ردخل سجات
 صاعراف سابق است
 بصره عبدالرؤف کردم نظم بود

بعنايات حضرت مولی
 سلمه الرحمن الرحیم
 و زنی نعتی صحت
 منجج حرفها کنیم بیان
 شانزده مخرب است که خواهی
 بر سر حرفها کنی چون
 بهفت حرف و مخرب است
 عید جاز میانه کشیدن
 نزد بعضی الف و ج و د
 قاف و من استهما که آن
 غلام قاف کوشه عکری
 عکله آخرش بسوی می
 از کنار زبان پنج دهان
 یکایک می چوبد آن
 منجج نون نر زبان آمد
 یکایک اندکی پشت زبان
 منجج طوادان تا سه است
 پس زبان پیش علوم مکان
 از کنار نینین و ز فوف

تا شوه سفیدین است
 بعد حمد مرتبی دو جهان
 بر روان سول با یاران
 در منجج خلاص بسیار است
 تا شناسی خروج خوزان
 چون باخ ال و ای به
 اول و اوسط نهایت آن
 غیب خانی که صاحب نطق اند
 بدگر قول ز هوای زبان به
 منجج کاف نیز چون قاف
 لهوی هر دو دست نام نشن
 منجج جیم و شین یاقین
 و ز طوحون ای ضا بد آن
 از کنار زبان شش سر کام
 با عیل است بین اسنان
 لام بانون بود لثوی به
 پنج دندان پیش راس لسان
 صا و باز او سید ولی باید
 و از زلق اندکی بر تن از آن

حق سازند مقصد قضی
 سامع حرف آشکاره است
 گوش کن تا یاری توفیق
 آنچه جمهور فمور اند بر آن
 همزه فتحه دار را آور
 مابقی را بدین قیاس کن
 الف با همزه از قضی است
 ز اول خلق میشود بیان
 منجج فم ده دست شهر درخت
 یکایک اجماع است بر زبان
 غلام اول لھا مع بد
 و سله کام است با میان
 از سوی است یا حاجب
 حرف لام است الفید زبان
 منجج رچو منجج نون است
 لثه لجه است بر بن دندان
 بود از تیزی بان دیگر
 که بهمانی توفیق بیان
 ذال بانها تا برون آید

والفلق تیرنی بان بجان
سرزدان با وضع باید
میستونین نون از انجا خوان
مجله ذکر نام دند انضا
پس ضولک ک که طومر ان
هر یکی نام چهار دند ان است
دو زبرد و سه بقیه چنان
انچلیت شدن تاریخ
نمی ازیم رحمت غفران

چهار حرف و مخرج بر لب
واو با هم باز وسط لبان
چونکه با ک بوند با انضا
میسند ما میز بصرت حن
چهار دیگر نواجیل نام است
جز طومر که چهار است آن
بعد این باب است دندان است
در بیان مخارج ای این
ربنا غفر لنا خطایانا

فاتیله از خل لب بیان
مخرج آخرین مانع بود
مثلاً ج چهارم و یوم الکافی
چون ثنا یا رب اعیننا
لیکن بعضی از این
وان ثنا یا چهار پیشین را
گرفته اند هر سه تا شش دانگ
را بهشت الهی میجوید
اللهم استعنا وامننا

تَمَّتِ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ تَمَّتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبارک ذوالعلی الابدانی
خداوند اکرم پادشاه هست
من ایتهای امید چهارم صلی
ایرورس هر دو عالم بند پرور
محمد در هر دو عالم
محمد تاج جسد انبیاد

تعالی جده عن فی الکافی
منکاتیل بینکاتینانی
الجهیر منکاتیمع صفانی
له نو میدیمتیم من عاصی کدانی
شفیع مہتسان عیسانی
نیز اول ربهم انسن چپ